

گفت‌وگو با علی آل داوود درباره تصحیح متون کهن



سید علی آل داوود یکی از مصححان سخت‌کوش و فعال روزگار ما به شمار می‌آید که با تصحیح و انتشار متن‌های گوناگون ادبی، تاریخی و جغرافیایی خدمت شایانی به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی کرده است. تصحیح آثاری چون «دیوان یغمای جندقی»، «جامع العلوم ستینی»، «تاریخ آلفی»، «نزهت الاخبار»، «جغرافیای حافظ ابرو» (بخش خراسان)، «شاهنامه هاتفی خَرچردی»، «شمس و قمر» و «دستور الاعقاب» از جمله آثاری به شمار می‌روند که این ادیب نامدار تصحیح کرده است.

سید علی آل‌داوود، ادبیات و عشق به فرهنگ و ادب این سرزمین را در وهله نخست از خاندان نامدار خویش به ارث برده است؛ چرا که او در خانواده‌ای دیده به جهان گشوده و بالیده است که همه شاعر و ادیب بوده‌اند. او یکی از نوادگان یغمای جندقی، سراینده پُراوازه عهد محمدشاه قاجار است. به‌جز این، پدر وی هم شاعری توانا بوده و عموی او نیز استاد حبیب یغمایی است که یکی از بزرگان ادب هم‌روزگارمان به حساب می‌آید. آل داوود البته این میراث گرانبها را با کوشش و پشت‌کار خویش نیز تقویت کرده است و همچنان‌که پس از این از زبان خود استاد خواهید خواند، از جوانی تا به امروز همواره در پی تحقیق و پژوهش در فرهنگ و تاریخ و ادب ایران‌زمین بوده است.

گفت‌وگویی که در ادامه آمده، در بردارنده نکته‌هایی از زندگانی علمی سید علی آل‌داوود است. این گفت‌وگو بخش دومی هم دارد که پس از این منتشر خواهد شد. آل داوود در آن بخش، از سال‌های حضور در مجله یغما گفته و نکته‌هایی را درباره مرحوم استاد حبیب یغمایی شرح داده است.

شما در خانواده‌ای اهل ادب چشم به جهان گشوده‌اید؛ جز این جو ادبی خانوادگی، آیا عوامل دیگری هم سبب گرایش و علاقه‌مندی شما به ادبیات بوده است؟

من در سال ۱۳۳۱ در خور و بیابانک متولد شدم. پدرم هم فرهنگی بود و هم کارمند وزارت دارایی و به کتاب نیز بسیار علاقه داشت. کتابخانه کوچکی هم در خانه ما بود که من از همان زمان دبستان از آن استفاده می‌کردم و کتاب‌های مختلفی را مطالعه می‌کردم. پدر بزرگ من، مرحوم اسدالله منتخب السادات، هم در عصر خود شاعر قدرتمندی بود که مجموعه آثار او را حدود ۲ سال پیش در کتاب «سراینده‌ای از کویر» چاپ کردم. این کتاب در حدود چهارصد صفحه است و دارای چندین مثنوی بلند، تعدادی مرثیه و نوحه و تعداد کمی غزل است. اما درباره پرسش شما باید بگویم که ما در اتاقتی ده دوازده صندوق چوبی بزرگ، مملو از کاغذ و نوشته و کتابچه کوچک داشتیم و در دوره دبستان یکی از تفریحات من این بود که روزی دو سه ساعت می‌رفتم و این نوشته‌ها را تفتیش می‌کردم و اشعاری را از پدر بزرگم و نیز از یغمای جندقی که جد چهارم مادری من می‌شود و همین‌طور از یغمای ثانی (پسر یغمای

جندقی) و صفایی جندقی به خط خودشان پیدا می‌کردم و می‌خواندم. اینان همگی در عصر خودشان شاعران بزرگی بوده‌اند، به‌ویژه یغما که شهرت فراوانی دارد. البته من بعدها به‌تدریج این اشعار را تدوین کردم و انتشار دادم. در دوره دبیرستان هم ۲ دبیر داشتیم که به ادبیات علاقه‌مند بودند و ما را هم به شعر و ادبیات تشویق می‌کردند.

در دانشگاه چطور توانستید این اشتیاق و علاقه‌مندی به ادبیات را پی‌بگیرید؟

در دانشگاه هم وقتی به دانشکده حقوق دانشگاه تهران وارد شدم، باز یکی از سرگرمی‌های اصلی من این بود که می‌رفتم به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و از همان زمان دانشجویی که هجده ساله بودم، کتاب‌های خطی آنجا را مطالعه می‌کردم و اشعار و نوشته‌های مربوط به منطقه مان (خور و بیابانک) را از این کتاب‌های خطی استخراج می‌کردم و بدین ترتیب یادداشت‌های فراوانی در این حوزه پدید آورده بودم. بعد هم کم‌کم راهم باز شد به کتابخانه مجلس و کتابخانه ملی ملک و کتابخانه‌های دیگر و همه اینها موجب شد که من به کار کردن در حوزه ادبیات بسیار علاقه‌مند شوم. هم‌زمان با تحصیل در دانشکده حقوق نیز به‌تدریج توانستم مجموعه آثار یغمای جندقی را در ۲ جلد فراهم آورم؛ یک جلد قبل از انقلاب منتشر شد و یک جلد را هم بعد از انقلاب انتشارات توس منتشر کرد. در همان سال دوم یا سوم دوره لیسانس بود که من به راهنمایی مرحوم دکتر حسین خدیوجم به بنیاد فرهنگ ایران راه پیدا کردم. بنیاد فرهنگ در آن زمان مجمع استادان و دانشمندان طراز اول ایران بود و عده زیادی تحت زعامت و ریاست مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری در چند گروه علمی کار می‌کردند. البته من در آن زمان چون دانشجوی بودم، در بخش انتشارات بنیاد فرهنگ کار می‌کردم، اما همان حضورم در بنیاد فرهنگ موجب آشنایی من با تعداد زیادی از استادان شد و بدین ترتیب توانستم مقدمات طرز کار و روش تصحیح متون و مقاله‌نویسی و انتقاد کتاب را در آنجا فرا بگیرم.

علاقه مطالعاتی شما در سال‌های نوجوانی بیشتر به چه نوع آثاری اختصاص داشت؟

بینید خور و بیابانک بر خلاف امروز، در آن زمان یک جای دورافتاده‌ای به حساب می‌آمد؛ بنابراین کتاب‌ها و مجلات در دسترس ما نیز بسیار محدود بود. با این‌حال، مجله معروف «یغما» که عموی من مرحوم حبیب یغمایی آن را منتشر می‌کرد، مرتب برای پدرم می‌آمد و در دسترس ما بود. کتاب‌هایی هم که برای مطالعه در دسترس داشتم، بیشتر آثار کلاسیک بود و نیز همان مجله یغما، که آن نیز با تجدید ادب و با شعر نو میانه‌ای نداشت. بنابراین، در آن زمان من بیشتر با متون ادب گذشته سر و کار داشتم و چندان از آنچه در دنیای جدید می‌گذشت، نمی‌توانستم بهره‌مند باشم. البته در سال آخر دبیرستان که به اصفهان آمدم، توانستم با آثار جدید ادبی آشنایی پیدا کنم. با این حال در همان دبیرستان «ادب» اصفهان هم که دبیرستان مهمی به حساب می‌آمد و دبیران برجسته و طراز اولی داشت، گرایش بیشتر به ادبای سنتی بود. مثلاً آقای دایی‌جوادی که هنوز هم در قید حیات هستند و به ما دستور زبان درس می‌دادند و صاحب کتاب‌های زیادی بودند، یا آقای دکتر اسلامی که انشا و چند درس دیگر تدریس می‌کردند، همه گرایش به ادب سنتی داشتند. تنها دبیرانی که گرایش نوجویانه داشتند، یکی آقای دکتر کیوانی، دبیر تاریخ، بودند که هنوز هم در قید حیاتند و دیگری آقای مختاریان که جغرافیا درس می‌دادند. این دبیران برای ما حرف‌های تازه‌ای می‌زدند و ما با حرف‌های آنان کم‌کم داشتیم با دنیای تازه‌ای در ادبیات آشنا می‌شدیم. به یاد دارم که با سفارش همین آقای مختاریان بود که من کتاب «ادبیات چیست» ژان پل سارتر را که آقای ابوالحسن نجفی تازه ترجمه کرده بود، خواندم. بدین ترتیب توانستم با موضوع‌هایی جدید غیر آنچه تا آن موقع در خور و بیابانک و در مدرسه «هنر» آنجا خوانده بودم و فراگرفته بودم، آشنا شوم. بعد هم که برای تحصیل در دانشگاه به تهران آمدم، با فضای سیاسی و ادبی آن زمان و بسیاری از پدیده‌های ادبی نو آشنا شدم و هرچند در ادامه به نوشتن مقاله و کتاب در فضای ادبیات نو نپرداختم، اما به‌هر ترتیب توانستم با مسایل و مفاهیم ادبیات جدید و دنیای تازه‌ای که حرف‌هایی

نو داشت، آشنایی پیدا کنم. به همین دلیل بود که بعد از دانشکده حقوق، حدود سه سال هم جامعه‌شناسی خواندم؛ چراکه فکر می‌کردم، برای شناخت دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، یکی از مهم‌ترین رشته‌ها جامعه‌شناسی است.

شما که علاقه‌مندی و بیشتر مطالعاتتان در دوره پیش از دانشگاه، به آثار ادبی بازمی‌گشت، چرا برای تحصیل در دانشگاه رشته زبان و ادبیات فارسی را انتخاب نکردید و در رشته حقوق مشغول به تحصیل شدید؟

به هر حال در انتخاب رشته، خانواده‌ها و جامعه نقش مؤثری دارند. من از دبیرستان «ادب» اصفهان دیپلم ادبی گرفتم، اما آن موقع این‌طور مرسوم بود که برای افرادی که دیپلم ادبی دارند، بهترین رشته‌های دانشگاهی، رشته‌های دانشکده حقوق است. به همین دلیل خانواده‌ها و جامعه بچه‌ها را ترغیب می‌کردند که بهترین رشته را انتخاب کنند. من هم به اقتضای فشارهای خانواده و جامعه و نیز علاقه‌ای هم که داشتم، رشته حقوق را انتخاب کردم و از این انتخاب پشیمان هم نیستم. البته من حقوق سیاسی خوانده‌ام و رشته بعدی من هم حقوق قضایی بوده است. ضمن اینکه واقع‌پذیری حکم می‌کرد که برای زندگی کردن باید رشته‌ای را انتخاب کرد که در آینده امکان زندگی بهتری برای آدم فراهم کند. با این حال در کنار رشته حقوق، مطالعات آزاد من در دوره دانشجویی، همان آثار ادبی و تاریخی بود؛ اما تحقیقاتم منحصر به حوزه ادبیات نبوده است و در مسایل حقوق نیز کار کرده‌ام. من سه جلد کتاب با عنوان «نخستین کوشش‌های قانونگذاری در ایران» تألیف کرده‌ام و بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار آن را منتشر کرده است.

من در این کتاب مسأله قانونگذاری در ایران را از عصر فتحعلی شاه تا زمان مشروطه دقیقاً پیگیری کرده‌ام؛ کاری که هیچ‌یک از حقوقدانان یا افرادی که تاریخ حقوق ایران را نوشته‌اند، تاکنون نکرده است. همین کتاب می‌تواند گویای علاقه‌مندی من به رشته حقوق باشد. من برای این کتاب بسیاری از رساله‌ها و لوایح حقوقی را که در دوره قاجار برای عرضه به شاهان و صدراعظم‌ها ترجمه شده بوده تا آنان بدانند که در دنیای غرب چه می‌گذرد، بررسی کرده‌ام. این آثار که به شکل سند و نسخه خطی باقی مانده است، برای این بوده که حاکمان قاجار بدانند که کشورهای دنیای غرب چگونه و با چه قوانینی اداره می‌شده است. این ترجمه‌ها با همه کوششی که روشنفکرهای آن عصر داشته‌اند و با خون دل این متون را ترجمه می‌کرده‌اند و به شاهان و دیوانسالاران عرضه می‌کرده‌اند، متأسفانه چندان مقبول طبع حاکمان نمی‌افتاده و مغفول واقع می‌شده است. من بیشتر این آثار را طرف ده، دوازده سال از گوشه کتابخانه‌های ملی و مجلس و دانشگاه تهران و امثال آنها پیدا کردم و با توجه به اینکه هر یک از آنها ارزشی خاص دارد، برای هر رساله مقدمه‌ای جداگانه نوشتم و مجموع آنها را در سه جلد چاپ کردم.

بپردازیم به یکی از حوزه‌های تخصصی فعالیت شما در عالم ادبیات که عبارت است از «تصحیح متن». چه شد که شما به تصحیح نسخ خطی روی آوردید؟

گرایش من به تصحیح متن از همان زمان دانشجویی شروع شد؛ زمانی که هم‌زمان با تحصیل در سال سوم دانشکده، به بنیاد فرهنگ ایران (که زیر نظر مرحوم دکتر خانلری اداره می‌شد) رفتم. یکی از کارهای اصلی بنیاد فرهنگ، تصحیح و چاپ متون قدیمه بود. بسیاری از استادان نامداری هم که در این زمینه کار کرده بودند، در آنجا فعالیت می‌کردند؛ افرادی مانند مرحوم دکتر احمد تفضلی، مرحوم دکتر سید جعفر سجّادی، مرحوم حسین خدیوچم و بسیاری دیگر. بسیاری از این بزرگان به بنیاد فرهنگ می‌آمدند و در آنجا کتاب‌هایشان غلطگیری و چاپ می‌شد. من هم در جریان روزانه این کارها بودم و به همین دلیل به تدریج به کار تصحیح علاقه‌مند شدم. افزون بر این، یکی از آرزوهایم همواره این بود که بتوانم دیوان «یغمای جندقی» را تصحیح و منتشر کنم. دیوان یغما بر خلاف دیوان‌های شاعران معروف دوره قاجار، تصحیح و چاپ نشده بود و تنها یک بار در عصر ناصرالدین شاه به صورتی پُرغلط چاپ سنگی شده بود. پس با تاسی از استادانی که در آنجا حضور داشتند و کار تصحیح نسخ را انجام می‌دادند، من هم تصمیم گرفتم

که دیوان یغمای جندقی را تصحیح کنم. برای همین عکس چند نسخه خطی دیوان یغما را از کتابخانه‌های مجلس، ملک و دانشگاه تهران فراهم کردم. به جز این نسخ، چند نسخه کامل هم در دست بستگان و آشنایان بود که آنها را هم گردآوری کردم و شروع کردم به تصحیح دیوان یغمای جندقی. در حین کار نیز وقتی به مشکلی برمی‌خوردم، طبعاً در بنیاد فرهنگ می‌توانستم از وجود استادان زیادی بهره ببرم و اشکال‌های کارم را برطرف کنم. مقدمه مفصلی هم در شصت، هفتاد صفحه برای این دیوان نوشتم و در آن همه جوانب شرح حال یغما و بررسی آثار و گزارش نسخ را آوردم. به هر حال جلد اول دیوان یغما را حدود هفت هشت ماه قبل از انقلاب منتشر کردم و نسخه‌هایی از آن را نیز به افراد مختلف هدیه دادم.

برخوردهای جامعه ادبی با این نخستین کتاب شما چگونه بود؟

این کار، اولین کتاب من بود و شک داشتم که ادبا و فضلا نسبت به این کتاب چه برخوردی خواهند داشت؛ اما برخلاف انتظار من مرحوم ایرج افشار در مجله «راهنمای کتاب» در چهار پنج خط این کتاب را معرفی کرد و نوشت که فلانی زحمت بسیاری کشیده تا این کتاب را تصحیح کرده است و مقدمه کم‌نظیری هم برای آن نوشته است. مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه نیز در یکی از فهرست‌ها از این مقدمه من تعریف کرده و نوشته بود که این مقدمه بسیاری از مشکلات کتاب‌شناسان و فهرست‌نویسان را حل کرده است. همین برخوردها مرا بسیار تشویق کرد و سبب شد که من دنباله این کار را رها نکنم؛ بنابراین بعد از یکی دو سال توانستم جلد دوم آثار یغما را که منشآت و مکاتیب او را در بر می‌گرفت، تصحیح کنم که انتشارات توس آن را نیز منتشر کرد. این اثر نیز در جراید همان سال‌ها (حدود سال ۶۱) بازتاب بسیار خوبی داشت. بعد از این هم من کار تصحیح را ادامه دادم و کتاب‌های گوناگونی را توانستم، تصحیح و منتشر کنم. دیوان «هنر» یکی از کارهایی بود که بعد از دیوان یغما آن را تصحیح کردم. هنر، پسر بزرگ یغما بود. او هم شاعر بسیار برجسته و هم مجتهد بوده و در جوانی در نجف درس خوانده بوده است؛ اما از آنجایی که در خور و بیابانک دهن‌نشین بوده و رفت و آمد کمتری به تهران داشته، مانند پدرش نتوانسته شهرت چندانی به دست آورد. با این حال، بسیار شاعر خوبی است و اشعار محکمی دارد.

به هر ترتیب این راه را تا به امروز ادامه داده‌ام و تا به حال حدود چهل کتاب تألیف و تصحیح کرده‌ام. از جمله کارهایی که تصحیح کرده‌ام می‌توانم به «شمس و قمر»، «یوسف و زلیخا»، «نزهت الاخبار»، «تاریخ آلفی»، «جامع العلوم سینی» و «جغرافیای حافظ ابرو» اشاره کنم. از کارهای تألیفی نیز می‌توانم از «هفت اقلیم کتاب»، «هفت شهر کتاب» و «فهرست توصیفی آلبوم‌های بیوتات» نام ببرم. این کتاب اخیر که به همت پژوهشگاه علوم انسانی منتشر شده، از زحمات یکی دو ساله اخیر من است. تاکنون کاری مانند این کتاب انجام نشده و به عقیده خودم کار مهمی است و برای محققان (نه مخاطب عادی) می‌تواند بسیار مفید باشد. همچنین دو سفرنامه جغرافیایی نوشته‌ام که آنها را حدود سی سال پیش انتشارات امیرکبیر منتشر کرده است.

با توجه به اینکه جناب عالی یکی از مصححان کوشا و فعال دهه‌های اخیر هستید و آثار گوناگون را تصحیح کرده‌اید، بفرمایید که از میان این آثار، تصحیح کدام اثر دشوارتر بوده است و زمان بیشتری برده؟

ببینید آقای دولتشاهی، امروزه در دنیای تصحیح بسیاری از افراد آسان‌گیر هستند؛ مثلاً می‌آیند و یک کتابی را که بارها چاپ شده یا استادی عالی‌قدر آن را سال‌ها پیش تصحیح کرده است، انتخاب می‌کنند و با بیان اینکه نسخه تازه‌ای از آن را پیدا کرده‌اند، می‌خواهند آن را دوباره تصحیح کنند. این درحالی است که زحمت اصلی را شخصی کشیده که اول بار این متن را خوانده و دشواری‌های آن را حل کرده است. فردی هم که می‌گوید، نسخه جدیدی پیدا کرده و می‌خواهد متن را دوباره تصحیح کند، هر جا که در خوانش متن دچار مشکل شود، باز به همان متن مصحح نخست رجوع می‌کند و از روی آن می‌خواند و به‌آسانی کار را جلو می‌برد. برای همین در این‌گونه تصحیح‌ها، مهم آن کاری است که اول صورت می‌گیرد؛ زیرا یکی از سخت‌ترین کارها، خوانش متن

در نسخه‌های خطی است. اما در پاسخ به پرسش شما باید بگویم که یکی از دشوارترین کارهای تصحیحی من، کتاب «تاج القصص» است که آن را فرهنگستان زبان و ادب فارسی در ۲ مجلد چاپ کرده است. تاج القصص قدیمی‌ترین کتاب در موضوع داستان‌های پیامبران به زبان فارسی است که به اواخر عهد سامانی و اوایل عصر غزنوی مربوط می‌شود. از این ۲ جلدی که من تصحیح و چاپ کرده‌ام در آن زمان تنها یک نسخه خطی در دسترس بود که آن هم در اختیار کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی در اسلام‌آباد پاکستان قرار داشت. البته چند نسخه خطی دیگر هم یافتیم که در کتابخانه مجلس و در کتابخانه موزه بریتانیا و ازبکستان بود و من عکس آنها را هم فراهم کردم اما متأسفانه این نسخه‌ها مربوط به سده‌های بعد است و کاتبان آنها با دست بردن در متن و تغییر نثر آن، خواسته‌اند، متن کتاب را برای مردم زمان خود عامه‌فهم کنند و به همین دلیل آن را به زبان رایج عصر خود درآورده‌اند. بنابراین، نمی‌توان به این نسخه‌ها، به چشم نسخه خطی اصیل اعتماد کرد. تنها نسخه اصلی که من از این کتاب داشتم، همان نسخه کتابخانه اسلام‌آباد بود که در همان عصر مؤلف پدید آمده است. من براساس همین تک نسخه، ۲ جلد از کتاب را تصحیح کردم که این کار چندین سال زمان برد. در حین کار پرسش‌های زیادی هم برایم به وجود می‌آمد و من برای پاسخ این پرسش‌ها به استادان گوناگون و نیز نسخ متون دیگر مراجعه می‌کردم. این متن جلد سوم هم دارد که البته آن را تصحیح نکرده‌ام؛ چراکه آن نسخه اصیل کتابخانه اسلام‌آباد این جلد را ندارد و نسخه کهنی را که در اصالت هم‌طراز ۲ جلد نخست باشد، نیز هنوز نیافته‌ام.

به جز «تاج القصص» دیگر تصحیح کدام کتاب پُر زحمت‌تر از بقیه آثار تصحیحی شما بوده است؟

کتاب «جامع العلوم ستینی» امام فخر رازی نیز کتاب بسیار پُر زحمتی بود؛ علتش هم این است که جامع العلوم کتابی است در شصت علم و هر یک از این شصت علم هم نیاز به تخصص دارد. این کتاب در هند به صورت بازاری چاپ شده بود اما مشکلاتش حل نشده بود. خوشبختانه از این متن حدود چهل پنجاه نسخه خطی نیز وجود دارد که من آنها را معرفی کرده‌ام، اما باید توجه داشت که برای تصحیح یک متن نمی‌شود از چهل پنجاه نسخه استفاده کرد. بنابراین، من از میان آنها چهار پنج نسخه اصلی را انتخاب کردم و متن را براساس آنها تصحیح کردم. به‌طور کلی کار مشکلات بسیاری داشت که این مشکلات را من در آخر کتاب نیز نوشته‌ام. همچنان که اشاره کردم، این کتاب در علم‌های مختلفی نوشته شده است؛ مشکلات بخش‌هایی چون تاریخ، ادبیات، عروض و قافیه را خودم کمابیش می‌توانستم حل کنم، اما مشکلات بخش ریاضیات و هندسه و جبر را با مشورت یک استاد ریاضی حل کردم. یا بخشی دارد در طلسمات و جادوگری که برای تصحیح آن، من مدت‌ها به دنبال شخصی می‌گشتم که با علم طلسمات قدیم آشنا باشد. همچنین چند مقاله پیدا کردم که افراد متخصصی چون دکتر معصومی همدانی یا دکتر یونس کرامتی آنها را درباره یکی از بخش‌های این کتاب نوشته بودند و خلاصه‌ای از این مقاله‌ها را نیز در بخش تعلیقات کتاب آورده‌ام تا دیگران اولاً با خواندن این مقالات اصل موضوع آن بخش را بفهمند و دیگر اینکه متوجه شوند که مصحح در تصحیح این اثر با چه مشکلاتی مواجه بوده است.

به جز این، بخش خراسان از کتاب «جغرافیای حافظ ابرو» که من آن را تصحیح کرده‌ام و مربوط است به خراسان بزرگ (که بخش‌های مختلف آن امروزه در ایران، افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان واقع شده است)، بخش بسیار دشواری است. علت این دشواری هم این است که حافظ ابرو خودش اهل خراسان بوده است و برای تألیف این بخش غیر از استفاده از آثار مکتوب، از تحقیقات میدانی خود نیز بهره برده و اسم بسیاری از روستاها، شهرها، دهات و رودهایی را در کتاب خویش آورده که بسیاری از آنها اصلاً امروز وجود ندارد. مرحوم غلامرضا مایل هروی هم که بخش هرات از این کتاب را منتشر کرده، با وجود اینکه خود اهل هرات است، در بسیاری از بخش‌های تصحیح خویش دچار همین مشکل شده و در پیدا کردن اسامی واقعی مانده است. بخش دیگری از این کتاب را هم خانمی به نام کراوولسکی در آلمان تصحیح کرده که با وجود اینکه زحمت فراوان کشیده و نسخه‌های مهمی را

هم در اختیار داشته، باز نتوانسته در بخش‌های زیادی از متن، نام اسامی را درست بخواند؛ برای همین است که وقتی متن او را نگاه می‌کنید، می‌بینید که در بسیاری از موارد اسامی مکان‌های جغرافیایی را بدون نقطه چاپ کرده است. من نیز در تصحیح بخش خراسان جغرافیای حافظ ابرو با مشکلات بسیاری از این دست روبه‌رو بوده‌ام اما سعی کردم از راه‌های مختلفی این مشکلات را برطرف کنم. مثلاً چند کتاب جغرافیای افغانستان را خواندم تا ببینم از این روستاها و شهرهایی که حافظ ابرو نام برده، آیا در جغرافیای امروز افغانستان اثری می‌توان یافت. یا یک جغرافیای بسیار مفصلی را سازمان جغرافیایی ارتش ایران در صد و بیست جلد چاپ کرده که کتاب بسیار مهمی است و بخشی از جلد‌های آن قبل از انقلاب و بیشتر جلد‌هایش بعد از انقلاب چاپ شده است. من به بخش‌هایی از این کتاب نیز رجوع می‌کردم تا بتوانم اسامی موجود در متن را با نام‌هایی که در این کتاب آمده است، تطبیق دهم. بدین ترتیب توانستم بخشی از مشکلات متن را حل کنم و کتاب را برای انتشار آماده سازم، که همین امسال نیز بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی آن را منتشر کرده است. به هر روی فکر نمی‌کنم که بعد از این نیز شخصی بتواند کار بیشتری روی این کتاب انجام دهد، چراکه من همه نسخه‌های معروف و شناخته‌شده آن را که در کتابخانه‌های مجلس، موزه بریتانیا، تاشکند، تاجیکستان و روسیه بوده است، تهیه کرده‌ام و از آنها در کار تصحیح استفاده کرده‌ام و امیدوارم که مشکلات متن چندان زیاد نباشد.

جناب استاد آل داوود! یکی از گرفتاری‌هایی که برای مصححان، به‌ویژه مصححان جوان و دانشجو پیش می‌آید، سختگیری‌های توجیه‌ناپذیر برخی از کتابخانه‌ها برای در اختیار پژوهشگر قرار دادن فایل یا تصویر نسخ خطی است. این درحالی است که امروزه در بسیاری از کتابخانه‌های سراسر دنیا و در تعدادی از کتابخانه‌های ایران نیز فایل دیجیتال نسخ را روی تارنمای کتابخانه‌ها بارگذاری می‌کنند تا به رایگان در دسترس اهل تحقیق باشد. آیا شما هم زمانی که تازه کار تصحیح را آغاز کرده بودید، در فراهم آوردن نسخ یا عکس‌های آنها با مشکلاتی از این دست مواجه شده بودید؟

این مشکلات، قبلاً کمتر وجود داشت؛ زیرا بسیاری از کتابدارها و رؤسای کتابخانه‌ها سابقه دانش کتابداری داشتند و با اهل فضل نیز آشنا بودند. من نیز در آن روزگار جوانی و دانشجویی وقتی به کتابخانه‌ای مراجعه می‌کردم گاه می‌دیدم که تا فرد را نمی‌شناختند، مشکل بود به او کتاب بدهند. اما به‌طور کلی من با مشکل خاصی مواجه نشده بودم. به یاد دارم که یک بار در همان دوره دانشجویی به دنبال یک نسخه خطی بودم که در کتابخانه ملک موجود بود. آن زمان هم کتابخانه ملک در بازار بین‌الرحمین واقع بود؛ جایی که خانه قدیمی مرحوم حاج حسین آقا ملک بود و کتابخانه‌اش را هم در همان خانه تشکیل داده بود. آن موقع مرحوم ملک هنوز زنده بود؛ پیرمردی، حدود نود ساله بود که گه‌گاه به کتابخانه سر می‌زد. ریاست کتابخانه را هم مرحوم احمد سهیلی خوانساری بر عهده داشت که آدم سختگیری بود. من سه چهار بار به آن کتابخانه مراجعه کرده بودم، اما مرحوم سهیلی آن نسخه را در اختیار من قرار نمی‌داد؛ شاید این‌طور فکر می‌کرد که یک کتاب خطی به چه درد یک جوان دانشجو می‌تواند بخورد که این‌قدر در پی آن است! یا اینکه شاید فکر می‌کرد، من دانشجو آداب و طریقه کار کردن با کتاب خطی را نمی‌دانم (مواردی مانند اینکه حین کار کردن روی کتاب سرفه نکنیم، یا هم‌زمان روی میز مطالعه چای و آب نگذاریم). چند باری به آنجا مراجعه کردم تا اینکه یک بار که با مرحوم سهیلی درباره این کتاب گرم گفت‌وگو بودیم، حاج حسین آقای ملک هم به کتابخانه آمده بود و در همان حال که داشت، قدم می‌زد، حواسش به حرف‌های ما هم بود. همان موقع بود که من برای اولین بار ایشان را می‌دیدم. خلاصه من هرچه به آقای سهیلی گفتم، ایشان کتاب را در اختیار من قرار نداد. من هم راه افتادم، بروم که حاج حسین آقای ملک مرا صدا زد و گفت چه می‌خواهی؟ گفتم من چنین کتابی را می‌خواهم اما آقای سهیلی آن را در اختیار من قرار نمی‌دهد. ایشان به من گفت شما بنشینید. بعد هم به مرحوم سهیلی دستور داد که کتاب را برای من بیاورد. کتاب را آوردند و من داشتم آن را مطالعه می‌کردم. مرحوم ملک هم آدم سختگیری بود و همین‌طور که من پشت میز مطالعه نشسته بودم و داشتم از کتاب استفاده می‌کردم، می‌دیدم که در کتابخانه

قدم می‌زند و از کنار من رد می‌شود. کاملاً حواسش به من بود تا ببیند که من طریقه استفاده از کتاب خطی را بلد می‌مانم یا نه! خلاصه خیلی مراقب بود. بعد از یک ساعت و نیم که من کتاب را پس دادم، حاج حسین آقای ملک که دیگر اعتمادش به من کامل شده بود، به مرحوم سهیلی گفت که ایشان اگر کتاب دیگری هم خواست، به او بدهید.

و چه بسا همین نگاه اعتمادگرانه مرحوم حاج حسین آقای ملک می‌توانسته انرژی بیشتری هم به شما برای ادامه کار داده باشد.

بله، همین‌طور است. مورد دیگر اینکه در همان زمان دانشجویی که آقای ایرج افشار رییس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود، مرحوم ابوالفضل قاسمی هم رییس بخش خطی کتابخانه بود و هر موقع که ما کتابی را می‌خواستیم، بار روی خوش کتاب را در اختیار ما می‌گذاشت و ما در آن سالنی که خود ایشان نیز در گوشه‌ای از آن حضور داشت، می‌نشستیم و کتاب خطی را مطالعه می‌کردیم. این گرفتاری‌هایی که در سال‌های بعد از انقلاب گاه برای مصححان و پژوهشگران مراجعه‌کننده به کتابخانه‌ها پیش می‌آید، ریشه‌اش در همان سال‌های نخستین بعد از انقلاب است؛ چراکه در آن سال‌ها عده‌ای از افرادی که مسوول کتابخانه‌ها شدند، چندان با امور کتابداری آشنا نبودند و از ترس اینکه مبدا نسخه‌های خطی کتابخانه‌شان از دستشان برود، قواعد سختی را برای استفاده از نسخ خطی وضع کردند. مثلاً از خواننده نسخه امضا می‌گرفتند که اگر کتاب را چاپ کردید، باید فلان تعداد نسخه یا فلان مبلغ پول به کتابخانه بدهید؛ و این غیر از آن حق‌الزحمه‌ای بود که بابت در اختیار قرار دادن کتاب می‌گرفتند. خلاصه این قوانین به همه کتابخانه‌ها تسری یافته بود، تا جایی که وقتی یک بار کتابی را از کتابخانه مجلس می‌خواستیم در اختیار بگیریم، حتی مرحوم عبدالحسین حائری، رییس کتابخانه مجلس هم که خودش آدم اهل فنی بود، گفت من ناچارم این نوشته را بدهم به شما که امضایش کنید. گفتم آقای حائری، دیگران شاید متوجه نباشند، اما شما که خودتان اهل کتاب هستید چرا این کار را می‌کنید؟ ایشان هم گفت که من چاره‌ای ندارم، این نوشته را به ما داده‌اند و از ما خواسته‌اند که از مراجعان امضا بگیریم؛ حالا شما امضا بکنید، ما آن را می‌گذاریم یک گوشه‌ای! خب وقتی مصححی، به‌ویژه مصححی جوان بخواهد کتابی را تصحیح و چاپ کند، باید او را تشویق کرد که دارد، عمر و وقت و جوانی خود را صرف این خدمت می‌کند؛ و نه تنها نباید پولی از او بگیریم، که باید نسخه را رایگان در اختیار او قرار دهیم.

در دوره‌ای هم کتابخانه مجلس، فایل دیجیتال نسخه‌های خطی خود را برای استفاده همگان روی تارنمای این کتابخانه قرار داد.

این رسم بسیار خوب را آقای دکتر رسول جعفریان در کتابخانه مجلس بنا نهاد. در آن دوره سه چهار ساله‌ای که ایشان رییس کتابخانه مجلس بود، تصویر بیست و چند هزار جلد کتاب خطی کتابخانه مجلس را به صورت فایل دیجیتال در سایت کتابخانه مجلس قرار دادند تا به‌رایگان در دسترس همه قرار گیرد. عده‌ای هم به او انتقاد کردند و گفتند شما این سرمایه ملی را به‌رایگان در اختیار همگان قرار داده‌اید. اما به نظر من این انتقاد وارد نیست؛ چراکه این شیوه در همه دنیا جواب داده است. وقتی نفایس خطی یک کتابخانه در اختیار عموم گذاشته می‌شود، بسیاری از محققان تشویق می‌شوند که به کار و تحقیق علمی درباره این آثار بپردازند. حتی اگر محققان غیرایرانی و مستشرقان نیز از این آثار استفاده کنند نه تنها ایرادی ندارد، که فایده علمی هم دارد. شما حساب کنید مثلاً اگر همین کتابخانه مجلس بخواهد عکس نسخه‌های خطی خود را بفروشد، ممکن است، سالی حدود ده، بیست میلیون تومان یا نهایتاً صد میلیون تومان درآمد داشته باشد؛ و این مبلغ ناچیز در برابر خدمتی که یک محقق می‌تواند با تصحیح یک نسخه خطی به فرهنگ ایرانی و اسلامی ما بکند، اصلاً ارزشی ندارد. همچنین این کار سبب می‌شود که آن استاد محقق خارجی نسخه‌های این کتابخانه را به همه دنیا بشناساند و دانشجویان خویش را هم تشویق کند که روی فلان متن فارسی یا عربی که

در کتابخانه مجلس ایران است، کار کنند. این کار هم موجب گسترش فرهنگ ایران و شهرت بیشتر آن می‌شود و هم سبب می‌شود، کتابخانه‌های ما را در دنیا بهتر بشناسند. البته پس از دوره آقای جعفریان دوباره محدودیت‌های زیادی اعمال شد و سایت این کتابخانه مانند قبل از جهت در دسترس عموم قرار دادن نسخه‌های خطی فعال نیست. اکنون هم که آقای جعفریان ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را بر عهده دارد، همین کار را در زمینه دیجیتال‌سازی تصاویر نسخ خطی و در اختیار همگان قرار دادن آنها برعهده گرفته و البته این خدمت بسیار بزرگی است. این را هم باید بدانیم که اگر ما تصویر یا فایل نسخه خطی را در اختیار همگان قرار دهیم، به هیچ وجه از ارزش نسخه نخواهیم کاست، بلکه سبب شهرت دانشگاه و کتابخانه آن نیز خواهیم شد. البته این تصمیم، نیازمند داشتن طرز فکر مناسب، سماحت نظر و آینده‌نگری در این حوزه است. از طرفی آقای جعفریان چه در دوره ریاست کتابخانه مجلس، چه در کتابخانه دانشگاه تهران، این قدرت استدلال را داشته که بتواند به رؤسای مجلس و دانشگاه تهران بقبولاند تا موافقت کنند که فایل دیجیتال نسخ خطی این کتابخانه‌ها به رایگان در اختیار همه قرار گیرد. البته بعضی از کتابخانه‌های دیگر نیز کم‌کم دارند از این کار استقبال می‌کنند.

یکی معضلاتی که امروزه بیش از گذشته در حوزه تصحیح متون به چشم می‌خورد، تصحیح‌های غیرعالمانه‌ای است که به کتاب‌سازی‌هایی در این حوزه منجر شده است. ما گاهی با کتاب‌هایی با عنوان تصحیح تازه روبه‌رو می‌شویم که آن متن‌ها را پیش‌تر استادان بزرگی بر اساس نسخ در دسترسشان تصحیح کرده‌اند و همراه با مقدمه، تعلیقات، حواشی و توضیحاتی فاضلانه و سودمند به چاپ رسانده‌اند؛ و حال فردی آمده است و همان متن را با تصحیحی پُر ایراد و بسیار آسان‌گیرانه، بدون مقدمه و تعلیقاتی شایسته منتشر کرده است. دیدگاه جناب عالی درباره این آفت چیست؟

متأسفانه این مساله وجود دارد و بعضی از ناشران نیز با چنین مصححانی همدست شده‌اند؛ چراکه آنان نیز به دنبال کار آسانی هستند که زودتر چاپ شود و به نوایی برسند. حتی یکی از ناشرانی که خوب هم کار می‌کرده است، متأسفانه مدتی است که به این کار روی آورده. ببینید، یک رسمی وجود دارد به نام خلاصه کردن یا به نثر امروزی برگردان آثار قدیم؛ این سنتی پسندیده است. ما قبل از انقلاب یک مجموعه‌ای داشتیم به نام «سخن فارسی» که زیر نظر استاد احمد سمیعی گیلانی در انتشارات فرانکلین منتشر می‌شد و حدود یازده جلد از کتاب‌های این مجموعه نیز چاپ شد. در این مجموعه تأکید بر این بود که برای تهیه گزیده‌های از متون، این کارها را به استادانی سفارش دهند که خودشان سال‌ها با اصل آن متون سروکار داشته‌اند و نسخه کامل آن متون را تصحیح کرده بوده‌اند. مثلاً به فردی مانند دکتر غلامحسین یوسفی که خودش «قابوس‌نامه» را تصحیح کرده بود، سفارش داده می‌شد تا یک گزیده از قابوس‌نامه تدوین کند. خود آقای سمیعی هم مدت‌ها برای این متن گزیده زحمت می‌کشید تا این کار آماده انتشار شود. یا گزیده «غزلیات مولانا» به آقای دکتر شفیعی کدکنی سفارش داده می‌شد تا با آن طبع دقیق و شعرشناسان از میان هزاران غزل مولانا مجموعه گزیده‌ای را پدید آورند که دربردارنده بهترین غزل‌های مولانا است. خب طبیعی است که هر فردی نمی‌تواند از عهده چنین کاری برآید؛ شخصی که می‌خواهد چنین گزیده‌ای از یک متن کهن تدوین کند، باید استاد و شعرشناس باشد. نمونه دیگر، گزیده‌ای است که دکتر سید محمد دبیرسیاقی از «سفرنامه ناصر خسرو» پدید آورده. امروز اما عده‌ای پیدا شده‌اند که می‌آیند بخشی از همان «قابوس‌نامه» یا «ترجمه تفسیر طبری» را که حبیب یغمایی آن را با زحمت فراوان تصحیح کرده است، گزینش می‌کنند و به نام خود چاپ می‌کنند و می‌نویسند «ترجمه تفسیر طبری» به کوشش فلانی. اینها حتی کتاب را خلاصه هم نمی‌کنند؛ بلکه مقدمه و تعلیقات و نیز جمله‌های دشوار و بخش‌های عربی متن را حذف می‌کنند و چنین کتابی را به ناشر می‌دهند تا چاپ کند.

به نظر جناب عالی، برای جلوگیری از چنین کتاب‌سازی‌هایی چه می‌توان کرد؟

اشکال اصلی ما در ایران، این است که ما مجله‌های نقد کتاب بسیار کم داریم. یک مجله «جهان کتاب» داریم که بیشتر به نقد کتاب‌های ترجمه و بعضاً کتاب‌های تاریخی تألیف‌شده می‌پردازد و خوب هم این کار را می‌کند. مجله «آئینه پژوهش» هم که در قم منتشر می‌شود، بعضاً به نقد کتاب می‌پردازد، اما متأسفانه به جز اینها مجله نقد کتاب نداریم. قبلاً مجله «نشر دانش» نیز وجود داشت که در نقد کتاب، مجله مهمی بود. وجود آثار این‌چنینی سبب می‌شد که افرادی که می‌خواهند، کتاب‌سازی کنند و کتاب‌های الکی چاپ کنند، حواسشان را جمع کنند. به یاد دارم که بیست سال پیش شخصی یک کتابی را دقیقاً از متن فارسی کتاب یک استاد خارجی که در پاکستان چاپ شده بود، برداشته بود و به نام خود منتشر کرده بود. من یک مقاله نوشتم که همین مقاله بسیار اثرگذار بود و همه معادلات را درباره آن کتاب بر هم زد. همچنین در همان موقع مقاله‌ای نوشتم با عنوان «بختی در باب کتاب‌سازی و پخته‌خواری» که در سرمقاله یکی از شماره‌های «نشر دانش» به چاپ رسید و بسیار اثرگذار شد، تا حدی که مرحوم استاد افشار نیز بسیار از آن تعریف کرد و حتی تلویزیون نیز در یکی از برنامه‌های فرهنگی خود، بخشی از آن مقاله را منعکس کرد. الآن اما متأسفانه ما مجله‌ای چون «نشر دانش» که آثار منتشرشده را نقد کند، نداریم. مجله‌ای داشتیم با عنوان «ایران‌شهر امروز» که چهار پنج سال پیش به مدت ۲ سال منتشر می‌شد و من سردبیر آن بودم. ما در این مجله بخشی را به نقد کتاب اختصاص داده بودیم و با بی‌رحمی آثار را نقد می‌کردیم. همین نقد بی‌رحمانه موجب رنجیدن برخی افراد از ما می‌شد، اما این کار لازم بود. متأسفانه آن نشریه نیز به دلیل مشکلات متعدد تعطیل شد. ما اگر پنج شش مجله جدی در حوزه نقد کتاب داشتیم، بسیاری از این کتاب‌سازی‌ها دیگر مجال ادامه کار نمی‌یافت.

امیدوارم دلسوزان و استادان اهتمام بورزند تا نقد کتاب بیشتر جدی گرفته شود و به برکت همین نقدهای عالمانه، سره از ناسره مشخص شود و بسیاری از کاسبان کتاب‌ساز مجبور شوند، دکان خود را تعطیل کنند.

ببیند من قبل از انقلاب از نزدیک شاهد روند انتشار برخی از مجلات همچون «یغما» و «سخن» بودم. مدیران این مجلات اگر مجله از نظر مالی با کمبود روبه‌رو می‌شد، حتی با حقوق خودشان مجله را تأمین می‌کردند تا منتشر شود؛ اما امروزه به دلیل گرانی‌های صنعت چاپ و نشر، افراد به تنهایی نمی‌توانند به راه‌اندازی و چاپ مجله بپردازند. باید سرمایه‌گذاری‌هایی صورت بگیرد که در ایران متأسفانه این سرمایه‌گذاری‌ها منحصر است به نهادهای دولتی؛ اما در خارج از ایران می‌بینیم که صاحبان سرمایه و کارخانه‌جات گوناگون و شرکت‌های بزرگ نیز به دلیل علاقه‌ای که دارند یا تبلیغی که می‌خواهند برای شرکت و کارخانه خود انجام دهند، به سرمایه‌گذاری در این حوزه می‌پردازند.

تصحیح متن جایگاهی در آموزش دانشگاهی ما ندارد؛ تنها در اندکی از دانشکده‌ها است که می‌بینیم به ذوق مدیران گروه‌ها ۲ واحد اختیاری تصحیح متن برای دانشجویان در نظر گرفته شده است. به نظر شما چرا اهمیتی که باید به فن تصحیح متن داده شود، در دانشکده‌های ادبیات به چشم نمی‌خورد؟

پاسخ این پرسش را باید مسوولان دانشگاهی و استادان رشته زبان و ادبیات فارسی بدهند. من این را می‌توانم بگویم که به جز برخی دانشجویانی که خودشان علاقه‌مند هستند و مطالعه دارند و خوب کار کرده‌اند، بسیاری از دانشجویانی که در رشته‌های علوم انسانی درس می‌خوانند، پایه و مایه ضعیفی دارند. تا زمانی که استاد حائری زنده بودند، من در کتابخانه مجلس زیاد نزد ایشان می‌رفتم و در همان اتاق ایشان می‌نشستم و کتاب خطی را که می‌خواستم، می‌خواندم. خب، ایشان مراجعه‌کنندگان زیادی داشتند و من می‌دیدم که بسیاری از دانشجویان ادبیات یا تاریخ می‌آمدند و می‌خواستند تز دکتری خودشان را تصحیح یک نسخه خطی انتخاب کنند، درحالی‌که تا آن لحظه هنوز یک نسخه خطی را ندیده بودند. این دانشجویان از آقای حائری می‌خواستند که در همان لحظه یک موضوع برای پایان‌نامه دکتری به آنان معرفی کند. مگر می‌شود، موضوع پایان‌نامه دکتری را در ده دقیقه

تعیین کرد؟! همین سهل‌انگاری متأسفانه بسیار به دانشجویها و روند کار علمی ما ضربه زده است. یک بار هم حدود ده یازده سال پیش من نزد استاد ایرج افشار در گنجینه پژوهشی ایرج افشار در کتابخانه دایرةالمعارف بزرگ اسلامی نشسته بودم که یک دختر خانمی که دانشجوی دکتری رشته ادبیات فارسی بود، آمد خدمت ایشان و سلام کرد و به استاد افشار گفت که من یک موضوعی برای پایان‌نامه دکتری می‌خواهم و لطف کنید، همین الان آن را به من بگویید. من برای نخستین بار دیدم که آقای افشار که همیشه خیلی با ملایمت و با صبر و حوصله پاسخ دانشجویان را می‌داد، عصبانی شد و گفت که شما آمده‌اید و ظرف یک دقیقه از من موضوع می‌خواهید؟! آخر این چه وضع دانشجوی دکتری است؟! و استاد شما چقدر سهل‌انگار است!

به هر حال شاید یکی از دلایل این وضع، کثرت دانشگاه‌ها در گوشه و کنار ایران باشد که همه جا مدرک می‌دهند! و بسیار به سطح دانش دانشجویان لطمه زده است. شما ببینید، رساله‌های دکتری همه به سرعت انتخاب موضوع می‌شوند و به سرعت هم پذیرفته می‌شوند و نمره خوب هم می‌گیرند. متأسفانه همه هم به دنبال این هستند که از این عنوان «دکتری» برای خود استفاده کنند و با همین عنوان بتوانند در این شهر و آن شهر تدریس کنند؛ و طبیعی است که دانشجویانی هم از زیردست چنین افرادی بیرون خواهند آمد. به هر حال با وجود اینکه شاید من صلاحیت اظهار نظر در این باره را نداشته باشم، به نظرم از سیستم استاد و دانشجویی بدین شکل کنونی چندان بوی خیری بر نمی‌آید. در این میان، دانشجویانی هم که خوب به شمار می‌آیند، اغلب همان افرادی هستند که خودشان اهل کار و تحقیق و مطالعه‌اند.

جناب استاد! از دید شما که یکی از مصححان باتجربه و خوش سابقه هستید، یک مصحح راستین چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟

شرط اول برای یک مصحح خوب، بالا بردن میزان دانش عمومی است. متون کهن مملو از اطلاعات گوناگون است؛ اگر متن ما ادبی باشد، اطلاعات تاریخی بسیاری دارد و اگر تاریخی باشد، سرشار از نکته‌های ادبی، اطلاعات جغرافیایی و اطلاعات دیگر دانش‌ها است. بنابراین شخصی که می‌خواهد دست به تصحیح متون بزند، باید اطلاعات عمومی خود را در رشته‌هایی چون ادبیات، تاریخ، جغرافیا، جغرافیای تاریخی، عربی و غیره بالا ببرد. شرط دیگر این است که مصحح در رشته دانشگاهی خود خوب درس خوانده باشد؛ اگر در ادبیات، تاریخ یا جغرافیا درس خوانده، آن رشته را خوب خوانده باشد. دیگر اینکه مصحح باید نسخه‌شناسی را بلد باشد و بداند چه نسخه‌ای بهتر و اصل‌تر شناخته می‌شود. نکته بعدی این است که هر مصحح باید پیش از تصحیح، کتاب‌های مرجع این حوزه، یعنی فهرست نسخ خطی کتابخانه‌های گوناگون سراسر دنیا را جست‌وجو کند. همچنین باید در فهرست مقالات، مانند فهرست مقالات فارسی ایرج افشار، جست‌وجو کند و ببیند آیا درباره متنی که می‌خواهد تصحیح کند، مطلبی نوشته‌اند یا خیر؛ و اگر مطالبی را یافت، آنها را بخواند تا کاری تکراری انجام ندهد. اگر یک مصحح این چند نکته را به‌خوبی و به‌درستی رعایت کند، حاصل کار تصحیح او متنی شایسته خواهد بود.

در پایان این گفت‌وگو این را هم دوست دارم از جناب عالی بپرسم که اگر بخواهید از میان تصحیح‌های استادان بزرگ نسل‌های قبل، الگوهایی را برای مصححان جوان معرفی نمایید، چه آثاری را نام خواهید برد؟

هر یک از مصححان بزرگ ما سلیقه‌ای خاص در تصحیح داشته‌اند. مثلاً مرحوم علامه محمد قزوینی که بنیان‌گذار تصحیح متون در ایران بوده، با نکته‌بینی و مذاقه بسیار متون را بررسی می‌کرده و برای یک اشکال کوچک به متون مختلفی رجوع می‌کرده است. خوب شاید مجال و حوصله این نوع کار برای مصحح امروزی فراهم نباشد. مرحوم ایرج افشار برای من تعریف می‌کرد که سید حسن تقی‌زاده که در جلسه‌ای در پاریس به همراه ادوارد براون (ایران‌شناس انگلیسی) در خدمت علامه قزوینی بوده، تعریف کرده است

که ادوارد براون به قزوینی اصرار می‌کرده که این مقاله را به ما بدهید! آخر ما چقدر می‌توانیم کتاب را برای مقاله شما معطل بگذاریم؟! قزوینی هم پاسخ می‌دهد که سه سال پیش یک کتاب خطی از پتنه هندوستان درخواست کرده‌ام که اگر آن به دستم برسد، مقاله من نیز مشکلی حل می‌شود و آن را به شما خواهیم داد! ادوارد براون نیز در پاسخ گفته بوده که آقای قزوینی، شما کمی از ایشکال‌های دانشی را هم بگذارید بماند، برای آیندگان! شما مقاله را به ما تحویل بدهید و زیر آن بنویسید که چنین نسخه‌ای هم در پتنه وجود دارد؛ آیندگان خودشان به دنبال آن نسخه خواهند رفت! مرحوم محدث ارموی هم کتاب «النقض» را در سه مجلد تصحیح کرده که ۲ جلد آن فقط تعلیقات است. این نوع کار هم چندان نمی‌تواند مورد تقلید قرار بگیرد، زیرا مصحح امروزی کمتر حوصله این کار را دارد. مثلاً برای کتاب «اسرار التوحید» که آقای دکتر شفیعی کدکنی کار کرده است، تعلیقات مفصلی نوشته شده که انجام چنین کاری شاید از توان و حوصله مصحح امروزی بیرون باشد و چه بسا سبب شود که اصلاً از ادامه دادن به کار تصحیح نیز دلزده شود و به نظر من هم ضرورتی ندارد که برای تصحیح یک کتاب این همه زحمت بکشند. البته از آنطرف عده‌ای هم هستند که کارها را بسیار سرسری انجام می‌دهند. به نظر من، مصححان جوان باید شیوه استادانی را که میانه‌رو بوده‌اند، یعنی نه آن‌قدر به دنبال جزئیات رفته‌اند و نه کار را ساده گرفته‌اند، دنبال کنند. برای نمونه تصحیح‌های دکتر غلامحسین یوسفی در قابوس‌نامه و گلستان و بوستان سعدی یا تصحیح‌های دکتر خانلری و استاد مینوی می‌تواند الگویی باشد برای مصححان جوان.

منبع: ایرنا / گفتگو از: امیرحسین دولتشاهی